



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ فروردین ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۵ جمادی الاولی ۱۴۳۳

جلسه: ۹۳

موضوع کلی: تضاد بین احکام خمسہ تکلیفیه

موضوع جزئی: بررسی مسئله تضاد بنا بر معانی مختلف حکم

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در بررسی تضاد بین احکام خمسہ تکلیفیه بود، عرض کردیم مشهور این است که بین احکام خمسہ تکلیفیه تضاد وجود دارد لکن بعضی مثل محقق اصفهانی و امام (ره) قائل به عدم تضاد بین احکام خمسہ هستند، برای بررسی موضوع مقدمه سه مطلب را اشاره کردیم؛ یکی اینکه محل نزاع را تبیین کردیم، دیگر اینکه معنای تضاد را توضیح دادیم و مطلب سوم هم درباره احتمالاتی بود که در معنای حکم وجود دارد. گفتیم با ملاحظه این نکات یک یک معنای حکم را بررسی می‌کنیم ببینیم آیا تعریف تضاد بر آنها منطبق است یا خیر؟ احتمال اول در معنای حکم این بود که حکم عبارت است از اراده یا اراده مظهره؛ یعنی حکم عبارت است از همان اراده البعث و اراده الزجر که در مورد این احتمال عرض کردیم به چند دلیل تضاد بین احکام نیست؛ یعنی اگر حکم را به این معنی گرفتیم هیچ تضادی بین احکام وجود ندارد.

دلیل اول را عرض کردیم، محصل دلیل اول این شد که بر طبق تعریفی که برای تضاد ارائه شد مهم‌ترین ملاک تضاد این است که آن دو امر، دو ماهیت نوعیه مختلف باشند در حالی که اراده البعث و اراده الزجر هر دو یک نوع از ماهیت هستند و هر دو ماهیت الاراده هستند لکن یک اراده متعلق به بعث و اراده دیگر متعلق به زجر است، این نظر را توضیح دادیم و گفتیم اختلاف در متعلق اراده موجب تنويع اراده نمی‌شود.

### اشکال به دلیل اول:

مستشکل می‌گوید اگر وجوب و حرمت را عبارت از اراده البعث و اراده الزجر بدانیم حق با شماست، اراده البعث و اراده الزجر دو ماهیت مختلف نیستند، هر دو اراده‌اند و اراده یک ماهیت است و اگر از یک طرف اراده متعلق به بعث و از طرف دیگر اراده متعلق به زجر شد باعث نمی‌شود که اینها دو نوع مختلف و دو ماهیت مختلف باشند. بله بین اراده البعث و اراده الزجر تضاد نیست لکن مسئله این است که وجوب عبارت است از اراده الفعل و حرمت عبارت است از کراهت الفعل؛ یعنی آنچه که سبب امر شده اراده به فعل و آنچه که سبب نهی شده کراهت از فعل است پس وجوب و حرمت در واقع ناشی از دو ماهیت مختلف هستند که اراده یک ماهیت است و کراهت ماهیت دیگری است لذا اگر ما وجوب و حرمت را از اراده به فعل و کراهت نسبت به فعل استفاده کنیم و بگوییم حکم، خود این اراده و کراهت نسبت به فعل است در این صورت دلیل اول که می‌گفت اراده البعث و اراده

الزجر دو ماهیت نیستند مخدوش می‌شود چون وجوب عبارت از ارادة إلى الفعل و حرمت عبارت از کراهة عن الفعل است که دو ماهیت مختلفند چون یکی اراده است و دیگری کراهت و اراده و کراهت دو ماهیت هستند.

#### پاسخ:

پاسخ از این اشکال این است که کراهت در مقابل اراده نیست بلکه کراهت در مقابل اشتیاق است و هر دو از مبادی اراده و سپس امر و نهی هستند، گاهی مولی نسبت به یک فعلی اشتیاق پیدا می‌کند مثل اشتیاق مولی به اینکه عبد میهمانش را اکرام کند که این اشتیاق منشأ می‌شود برای اراده بعث یعنی چون شوق به تکریم میهمان دارد اراده بعث از ناحیه او محقق می‌شود و اراده بعث موجب می‌شود که مولی امر کند و بگوید: «ایها العبد اکرم ضیفی»، گاهی هم مولی نسبت به عملی کراهت و تنفر دارد؛ مثلاً خوشش نمی‌آید دشمنش مورد تکریم قرار گیرد که این کراهت و تنفر منشأ اراده زجر می‌شود، اراده می‌کند عبد را از تکریم دشمن باز دارد و می‌گوید: «لا تکرّم عدوی» و این موجب نهی می‌شود پس اشتیاق و کراهت در واقع مبدأ و منشأ امر و نهی هستند ولی هیچ کدام مبدأ قریب برای امر و نهی نیستند، اشتیاق به فعل منشأ اراده بعث و اراده بعث منشأ امر می‌شود همچنین کراهت نسبت به فعل منشأ اراده زجر و اراده زجر منشأ نهی است. اساساً بعث و زجر چون فعلی از افعال مولی هستند مثل سایر افعال لذا حتماً محتاج اراده هستند و اگر بخواهد کسی را منع کند باید اراده کند که او را منع کند و اگر بخواهد کسی را تحریک به انجام کاری بکند باید اراده کند که او را بعث کند، پس ارادة البعث مسبوق به اشتیاق و ارادة الزجر مسبوق به کراهت است لذا آنچه که در اینجا و در مورد وجوب و حرمت وجود دارد اراده بعث و اراده زجر است و این درست نیست که مستشکل می‌گوید وجوب عبارت است از ارادة الفعل و حرمت عبارت است از کراهت نسبت به فعل بلکه هم در وجوب و هم در حرمت اراده وجود دارد لکن اراده در یکی اراده بعث و در دیگری اراده زجر است و آنچه در مقابل کراهت قرار دارد اشتیاق است که اشتیاق منشأ ارادة البعث و کراهت منشأ ارادة الزجر است لذا اینکه مستشکل ادعا می‌کند اراده در مقابل کراهت است و اینها دو ماهیت نوعیه مختلفند صحیح نیست.

#### دلیل دوم:

دلیل دوم این است که اساساً از آنجا که محل تحقق اراده نفس است و نفس هم مجرد و بسیط است لذا مشکلی در اجتماع ارادات متعدده در زمان واحد نسبت به شیء واحد وجود ندارد، محل تحقق اراده نفس انسان است؛ یعنی عالم تحقق اراده عالم مجردات است نه عالم ماده، در عالم ماده اگر چیزی بخواهد معروض دو ماهیت قرار گیرد که بین آنها اختلافی وجود دارد امکان ندارد؛ مثلاً امکان ندارد که جسم هم سفید باشد و هم سیاه ولی اگر محل تحقق اراده را نفس دانستیم که مجرد است بدیهی است که هیچ اشکالی در تعلق ارادات متعدده در زمان واحد به شیء واحد نیست؛ مثلاً هم اراده صلوة و هم اراده عدم صلوة در نفس که مجرد است اشکالی ندارد، جمع بین ضدین در نفس اشکالی ندارد چه رسد به مواردی مثل ما نحن فیه که بین آنها تضادی وجود ندارد.

#### دلیل سوم:

دلیل سوم این است که در تعریف تضاد قید بینهما غاية الخلاف ذکر شده است؛ چون گفتیم متضادین عبارتند از: دو ماهیت نوعیه- ای که در جنس قریب مشترکند و بین آن دو غایت خلاف است. پس برای تحقق تضاد باید بین دو امر غاية الخلاف وجود داشته

باشد در حالی که در وجوب و استحباب و همچنین حرمت و کراهت غایة الخلاف تحقق ندارد، در وجوب و حرمت غایة الخلاف متصور است لکن بین وجوب و استحباب و بین حرمت و کراهت غایة الخلاف معنی ندارد. کسی که قائل به تضاد بین احکام خمسہ تکلیفیه است ملتزم به این است که بین همه احکام خمسہ تضاد وجود دارد حال ما این مطلب را نقض می‌کنیم به اینکه حداقل در بعضی موارد تضاد وجود ندارد؛ چون یکی از شاخص‌های تضاد این است که بین آن دو چیز غایة الخلاف باشد، خلاف هست ولی غایة الخلاف نیست، بُعد هست اما کمال البعد نیست. بین حرام و مکروه هم همین گونه است و حتی بین مکروه و مستحب هم غایة الخلاف نیست لذا این قیدی که در تعریف تضاد ذکر شده قطعاً بر بعضی از احکام خمسہ منطبق نیست لذا بین آنها تضاد وجود ندارد پس چرا مدعی ادعای تضاد بین همه احکام خمسہ را می‌کند.

#### دلیل چهارم:

دلیل چهارم این است که در تعریف تضاد یک قید دیگر هم ذکر شده و آن قید «یتعاقبان علی موضوع واحد» است؛ یعنی متضادین دو ماهیت نوعیه‌اند که در جنس قریب مشترکند و بین آنها غایة الخلاف است و بر موضوع واحد وارد می‌شوند در حالی که قابل اجتماع نیستند و قید «یتعاقبان علی موضوع واحد» بر حکم به این معنا منطبق نیست. منظور از اینکه در تعریف تضاد گفته شده که متضادین بر موضوع واحد وارد می‌شوند موضوع شخصی است که در خارج محقق شده است؛ یعنی یک مصداق و یک معروض که در خارج می‌خواهد محل دو امر متضاد واقع شود؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «هذا الجسم أبيض» اگر در همین فرض بگوییم «هذا الجسم أسود» معقول نیست؛ یعنی یک موضوع شخصی و یک مصداق نمی‌تواند معروض دو شیء متضاد باشد، نمی‌توانیم بگوییم این جسم سفید است و در همین حال این جسم سیاه است؛ یعنی شیء واحد در یک زمان هم سفید باشد و هم سیاه که این محال است. پس در تعریف متضادین گفته شده که متضادین دو ماهیت نوعیه‌اند که در جنس قریب مشترکند و بین آنها غایة الخلاف است و بر موضوع واحد وارد می‌شوند در حالی که قابل اجتماع نیستند یعنی این که این دو امر بخواهند بر مصداق خارجی واحد عارض شوند که این معقول نیست اما اگر این موضوع یک مصداق نبود بلکه یک عنوان کلی بود اجتماع دو امری که بین آنها غایة الخلاف است در آن عنوان کلی اشکالی ندارد و تعریف تضاد بر آن صدق نمی‌کند. اگر ما عوض «هذا الجسم أبيض و أسود» که اشاره به یک موضوع مشخص خارجی دارد بگوییم «الجسم أبيض و أسود» که یک عنوان کلی و ماهیت کلی است اشکالی ندارد چون آنچه که در این قضیه موضوع واقع شده «هذا الجسم» که یک موضوع مشخص خارجی است نمی‌باشد بلکه موضوع، ماهیت جسم است که یک عنوان کلی است و مشکلی ندارد که گفته شود جسم هم سفید است و هم سیاه چون این عنوان کلی مصادیق مختلف دارد که به اعتبار بعضی از مصادیق، سیاه و به اعتبار بعضی دیگر از مصادیق، سفید است و اشاره به یک مورد خاص نشده که گفته شود محال است جسم واحد در آن واحد هم سفید باشد و هم سیاه. در مورد احکام هم مسئله از همین قرار است؛ یعنی ما وقتی می‌گوییم حکم به معنای ارادة البعث و ارادة الزجر است آن چیزی که متعلق حکم قرار گرفته یک طبیعت و عنوان کلی است، اگر حکم یک مصداق خارجی باشد حق با مدعی است و بین آن دو تضاد وجود دارد ولی در ما نحن فيه طبیعت حکم یک مصداق خارجی نیست بلکه یک عنوان کلی است بنابراین بین آنها تضاد نیست.

مثلاً وقتی مولى اراده بعث و تحريك عبد براى تكريم نسبت به ضيف مى‌كند متعلق حكم وجوب، اكرام ضيف است و وقتى هم اراده زجر مى‌كند باز هم متعلق حرمت، اكرام ضيف است حال اگر اراده بعث به اكرام ضيف متعلق مى‌شود يك عنوان كلى است و مصداق خارجى نيست تا گفته شود تعلق اراده بعث و زجر به آن مصداق در زمان واحد محال است؛ چون اساساً اراده بعث و زجر نمى‌تواند به يك مصداق خارجى تعلق بگيرد؛ چون وقتى سخن از مصداق به ميان مى‌آيد منظور اين است كه چيزى در خارج موجود و محقق شده است كه اگر چيزى در خارج موجود شده باشد معنى ندارد كه بعث به آن تعلق بگيرد. در احكام تكليفه شرعيه هم معنا روشن است؛ مثلاً اگر مولى مى‌گويد: «يجب الصلوة» وجوب به طبيعت صلوة كه يك عنوان كلى است تعلق گرفته است نه به مصداق خارجى صلوة؛ و اصلاً مصداق خارجى صلوة نمى‌تواند متعلق حكم شرعى قرار بگيرد؛ چون مصداق صلوة همان وجود خارجى نماز است كه وقتى محقق مى‌شود كه مكلف نمازش را خوانده باشد كه اگر نماز در خارج محقق شد و مصداق آن تحقق پيدا كرد تعلق حكم و اراده بعث به آن معنى ندارد؛ چون در خارج محقق شده و معنى ندارد كه شارع مكلفين را به چيزى كه موجود است مكلف كند پس متعلق احكام شرعيه قطعاً نمى‌تواند مصداق خارجى باشد بلكه عناوين كلييه مثل ماهيت صلوة، ماهيت صوم، ماهيت حج و... متعلق احكام شرعيه واقع مى‌شوند پس اگر متعلق احكام شرعيه يك عنوان كلى بود از شمول تعريف تضاد خارج مى‌شوند؛ چون در تعريف تضاد آمده بود كه متضادين بر موضوع واحد وارد مى‌شوند و منظور از موضوع واحد مصداق خارجى است در حالى كه احكام شرعيه هيچ گاه بر مصداق وارد نمى‌شوند و فقط بر عناوين كلييه وارد مى‌شوند پس اشكالى ندارد كه مولى در زمان واحد امر به چيزى كند و مثلاً بگويد «يجب الصلوة فى ذلك الزمان» و همان موقع بگويد «لا يجب الصلوة فى ذلك الزمان»؛ چون مستلزم تضاد نيست. اين بدان معنى نيست كه مكلف مى‌تواند هر دو را هم زمان انجام دهد چون عدم قدرت مكلف بر امتثال محذور ديگرى است كه ربطى به بحث ما كه مشكله تضاد است ندارد.

پس سخن ما اين است كه در اينجا مشكله تضاد وجود ندارد چون چند ركن از اركان تعريف تضاد بر احكام خسته تكليفه منطبق نيست؛ چون اولاً ارادة البعث و ارادة الزجر دو ماهيت نيستند، ثانياً حداقل بين بعضى از احكام خسته مثل وجوب و استحباب و همچنين حرمت و كراهت و حتى كراهت و استحباب غاية الخلاف وجود ندارد، ثالثاً يتعاقبان على موضوع واحد نيستند؛ چون منظور از موضوع واحد اين است كه در خارج تحقق و تشخص پيدا کرده باشد نه عنوان كلى در حالى كه در ما نحن فيه عنوان كلى متعلق اراده به بعث و اراده به زجر واقع شده است نه موضوع خارج كه در خارج تحقق پيدا کرده است، رابعاً محل تحقق اراده نفس است كه مجرد است و اجتماع ارادات متعدده در نفس اشكالى ندارد بر خلاف عالم ماده كه اجتماع ارادات متعدده در آن اشكال دارد.

«والحمد لله رب العالمين»